

قبر خالی

¹ بامدادان در اوّل هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مَجْدَلِيّه به سر قبر آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است.² پس دوان دوان نزد شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست می‌داشت آمده، به ایشان گفت: خداوند را از قبر برده‌اند و نمی‌دانیم او را کجا گذارده‌اند.³ آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون شده، به جانب قبر رفتند.⁴ و هر دو با هم می‌دویدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اوّل به قبر رسید،⁵ و خم شده، کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد.⁶ بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبرگشته، کفن را گذاشته دید، و دستمالی را که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در جای علی‌حده پیچیده.⁸ پس آن شاگرد دیگر که اوّل به سر قبر آمده بود نیز داخل شده، دید و ایمان آورد.⁹ زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد.¹⁰ پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند.

ظاهر عیسی به مریم مجدلیه

¹¹ اما مریم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون می‌گریست به سوی قبر خم شده،¹² دو فرشته را که لباس سفید در بر داشتند، یکی به طرف سر و دیگری به جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید.¹³ ایشان بدو گفتند: ای زن برای چه گریانی؟ بدیشان گفت: خداوند مرا برده‌اند و نمی‌دانم او را کجا گذارده‌اند.¹⁴ چون این را گفت: به عقب ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید لیکن شناخت که عیسی است.¹⁵ عیسی بدو گفت: ای زن، برای چه گریانی؟ که را می‌طلبی؟ چون او گمان کرد که باغبان است، بدو گفت: ای آقا، اگر تو او را برداشته‌ای، به من بگو او را کجا گذارده‌ای تا من او را بردارم.¹⁶ عیسی بدو گفت: ای مریم! او برگشته، گفت: ربونی، یعنی ای معلم.¹⁷ عیسی بدو گفت: مرا لمس مکن! زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام، و لیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم.¹⁸ مریم مَجْدَلِيّه آمده، شاگردان را خبر داد که خداوند را دیدم و به من چنین گفت.

ظاهر عیسی به شاگردان

قیامة يسوع من الأموات

¹ وَفِي أَوَّلِ الْأُسْبُوعِ جَاءَتْ مَرِيَمُ الْمَجْدَلِيَّةُ إِلَى الْقَبْرِ بَاكِراً وَالظَّلَامُ بَاقٍ فَتَطَرَّتِ الْحَجَرَ مَرْفُوعاً عَنِ الْقَبْرِ.² فَكَصَتْ وَجَاءَتْ إِلَى سِمْعَانَ بُطْرُسَ وَإِلَى التِّلْمِذِ الْآخَرِ، الَّذِي كَانَ يَسُوعُ يُحِبُّهُ، وَقَالَتْ لَهُمَا: أَخَذُوا السِّبْذَ مِنَ الْقَبْرِ وَلَسْنَا نَعْلَمُ أَيْنَ وَضَعُوهُ.³ فَخَرَجَ بُطْرُسُ وَالتِّلْمِذُ الْآخَرُ وَاتَّبَا إِلَى الْقَبْرِ.⁴ وَكَانَ الْإِثْنَانِ يَرْكُضَانِ مَعاً، فَسَبَقَ التِّلْمِذُ الْآخَرُ بُطْرُسَ وَجَاءَ أَوَّلًا إِلَى الْقَبْرِ⁵ وَانْحَنَى فَتَطَرَّ الْأَكْفَانِ مَوْضُوعَةً وَلَكِنَّهُ لَمْ يَدْخُلْ.⁶ ثُمَّ جَاءَ سِمْعَانُ بُطْرُسُ يَتَّبِعُهُ وَدَخَلَ الْقَبْرَ وَتَطَرَّ الْأَكْفَانِ مَوْضُوعَةً⁷ وَالْمِئْذِلُ الَّذِي كَانَ عَلَى رَأْسِهِ لَيْسَ مَوْضُوعاً مَعَ الْأَكْفَانِ بَلْ مَلْفُوفاً فِي مَوْضِعٍ وَخَذَهُ.⁸ فَحِينَئِذٍ دَخَلَ أَيْضاً التِّلْمِذُ الْآخَرُ، الَّذِي جَاءَ أَوَّلًا إِلَى الْقَبْرِ، وَرَأَى قَامَنَ.⁹ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ أَنَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يَقُومَ مِنَ الْأَمْوَاتِ.¹⁰ فَخَصَى التِّلْمِذَانِ أَيْضاً إِلَى مَوْضِعِهِمَا.

يسوع المقام يظهر لمریم المجدلية

¹¹ أَمَّا مَرِيَمُ فَكَانَتْ وَاقِفَةً عِنْدَ الْقَبْرِ خَارِجاً تَبْكِي. وَفِيمَا هِيَ تَبْكِي انْحَنَتْ إِلَى الْقَبْرِ¹² فَتَطَرَّتْ مَلَائِكَتَانِ يَتِيَابَ بِيضٍ خَالِسَيْنِ، وَاجِدَاً عِنْدَ الرَّأْسِ وَالْآخَرِ عِنْدَ الرَّجْلَيْنِ، حَيْثُ كَانَ جَسَدُ يَسُوعَ مَوْضُوعاً.¹³ فَقَالَا لَهَا: يَا امْرَأَةُ، لِمَذَا تَبْكِينَ؟ قَالَتْ لَهُمَا: إِنَّهُمْ أَخَذُوا سَيِّدِي وَلَسْتُ أَعْلَمُ أَيْنَ وَضَعُوهُ.¹⁴ وَلَمَّا قَالَتْ هَذَا انْفَقَتْ إِلَى الْوَرَاءِ فَتَطَرَّتْ يَسُوعَ وَاقِفاً وَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّهُ يَسُوعُ.¹⁵ قَالَ لَهَا يَسُوعُ: يَا امْرَأَةُ، لِمَذَا تَبْكِينَ؟ مَنْ تَطْلُبِينَ؟ فَطَلَبْتَ تِلْكَ أُنْتِ الْبُشَايْنِي، فَقَالَتْ لَهُ: يَا سَيِّدُ، إِنْ كُنْتُ أَنْتَ فَدِ خَمَلْتُهُ فَقُلْ لِي أَيْنَ وَضَعْتَهُ وَأَنَا أَخُذُهُ؟¹⁶ قَالَ لَهَا يَسُوعُ: يَا مَرِيَمُ، قَالَتْغَتْ تِلْكَ وَقَالَتْ لَهُ: رَبُّونِي، الَّذِي تَفْسِيرُهُ: يَا مُعَلِّمُ.¹⁷ قَالَ لَهَا يَسُوعُ: لَا تَلْمِسِينِي، لِأَنِّي لَمْ أَصْعَدْ بَعْدُ إِلَى أَبِي، وَلَكِنْ أَذْهَبِي إِلَى إِخْوَتِي وَقُولِي لَهُمْ: إِنِّي أَصْعَدُ إِلَى أَبِي وَأَبِيكُمْ وَإِلَهِي وَإِلَهُكُمْ.¹⁸ فَجَاءَتْ مَرِيَمُ الْمَجْدَلِيَّةُ وَأَخْبَرَتْ التِّلْمِذَ أَنَّهَا رَأَتْ الرَّبَّ وَأَنَّهُ قَالَ لَهَا هَذَا.

يسوع المقام يظهر لتلاميذه

¹⁹ وَلَمَّا كَانَتْ عَشِيَّةُ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَهُوَ أَوَّلُ الْأُسْبُوعِ، وَكَانَتْ الْأَبْوَابُ مُغْلَقَةً حَيْثُ كَانَ التِّلْمِذُ مُجْتَمِعِينَ لِسَبَبِ الْخَوْفِ مِنَ الْيَهُودِ، جَاءَ يَسُوعُ وَوَقَفَ فِي الْوَسْطِ وَقَالَ لَهُمْ: سَلَامٌ لَكُمْ.²⁰ وَلَمَّا قَالَ هَذَا أَرَاهُمْ

يَدَيْهِ وَجَنَبُهُ، فَقَرَحَ التَّلَامِيذُ إِذْ رَأَوْا الرَّبَّ.²¹ فَقَالَ لَهُمْ يَسُوعُ أَيْضًا: سَلَامٌ لَكُمْ. كَمَا أَرْسَلَنِي الْآبُ أَرْسَلُكُمْ أَتَا.²² وَلَمَّا قَالَ هَذَا تَفَحَّ وَقَالَ لَهُمْ: اقْبَلُوا الرُّوحَ الْقُدُسَ.²³ مَنْ عَفَرْتُمْ خَطَايَاهُ تُعْفَرْ لَهُ، وَمَنْ أَمْسَكْتُمْ خَطَايَاهُ أُمْسِكْتُمْ.

²⁴أَمَّا تَوْمًا، أَخَذَ الْإِثْنَيْنِ عَشَرَ الَّذِينَ يُقَالُ لَهُ التَّوَامُ، فَلَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ حِينَ جَاءَ يَسُوعُ.²⁵ فَقَالَ لَهُ التَّلَامِيذُ الْآخَرُونَ: قَدْ رَأَيْنَا الرَّبَّ. فَقَالَ لَهُمْ: إِنْ لَمْ أَبْصِرْ فِي يَدَيْهِ أَثَرِ الْمَسَامِيرِ وَأَصَعَ إِصْبَعِي فِي أَثَرِ الْمَسَامِيرِ وَأَصَعَ يَدِي فِي جَنْبِهِ لَا أُوْمِنُ.

²⁶وَبَعْدَ ثَمَانِيَةِ أَيَّامٍ كَانَ تَّلَامِيذُهُ أَيْضًا دَاخِلًا وَتَوْمًا مَعَهُمْ. فَجَاءَ يَسُوعُ وَالْأَبْوَابُ مُغْلَقَةً وَوَقَفَ فِي الْوَسْطِ وَقَالَ: سَلَامٌ لَكُمْ.²⁷ ثُمَّ قَالَ لِتَوْمًا: هَاتِ إِصْبِعَكَ إِلَى هُنَا وَأَبْصِرْ يَدَيَّ وَهَاتِ يَدَكَ وَصَعْهَا فِي جَنْبِي وَلَا تَكُنْ عَيْزَرٌ مُؤْمِنٌ بَلْ مُؤْمِنًا.²⁸ أَجَابَ تَوْمًا وَقَالَ لَهُ: رَبِّي وَإِلَهِي.²⁹ قَالَ لَهُ يَسُوعُ: لِأَنَّكَ رَأَيْتَنِي، يَا تَوْمًا، آمَنْتَ، طُوبَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَرَوْا.

هدف هذا الإنجيل

³⁰وَأَيَّاتٍ أُخَرَ كَثِيرَةً صَنَعَ يَسُوعُ فُذَّامَ تَّلَامِيذِهِ لَمْ تُكْتَبْ فِي هَذَا الْكِتَابِ.³¹ وَأَمَّا هَذِهِ فَقَدْ كُتِبَتْ لِتُؤْمِنُوا أَنَّ يَسُوعَ هُوَ الْمَسِيحُ، ابْنُ اللَّهِ، وَلِكَيْ تَكُونُوا لَكُمْ، إِذَا آمَنْتُمْ، حَيَاةً يَاسِمِهِ.

¹⁹و در شام همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که شاگردان به سبب ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و بدیشان گفت: سلام بر شما باد!²⁰ و چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند.²¹ باز عیسی به ایشان گفت: سلام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.²² و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت: روح القدس را بپایید.²³ گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.

²⁴اما توما، که یکی از آن دوازده بود و او را توما می‌گفتند، وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود.²⁵ پس شاگردان دیگر بدو گفتند: خداوند را دیده‌ایم. بدیشان گفت: تا در دو دستش جای میخها را نبینم و انگشت خود را در جای میخها نگذارم و دست خود را بر پهلوی من نهیم، ایمان نخواهم آورد.

²⁶و بعد از هشت روز باز شاگردان با توما در خانه‌ای جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: سلام بر شما باد!²⁷ پس به توما گفت: انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا بین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی‌ایمان مباش بلکه ایمان دار.²⁸ توما در جواب وی گفت: ای خداوند من و ای خدای من.²⁹ عیسی گفت: ای توما، بعد از دیدن ایمان آوردی. خوشبحال آنانی که ندیده ایمان آورند.

³⁰و عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد.³¹ لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است، و تا ایمان آورده، به اسم او حیات یابید.